

تأثیرات فرهنگی و سیاسی گسترش مذهب تشیع در شبه جزیره دکن (مطالعه موردی حکومت قطب شاهیان)

رقیه بابایی حسن سرا

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

babae1344@gmail.com

محمود سید

استادیار گروه تاریخ و باستان شناسی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Mahmood.seyyed@yahoo.com

سید علیرضا واسعی

دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، ایران

a.vasei@isca.ac.ir

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۱ - صفحه ۸۰-۱۰۸

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۲

چکیده

دکن فلات حاصلخیزی در جنوب شبه قاره، که تقریباً سیصد کیلومتر طول دارد. از نظر لغوی و سانسکریت دکن به معنی جنوب می‌باشد. مذهب تشیع در قرن نهم و دهم هجری توسط برخی از حکومت‌های محلی دکن بعنوان مذهب رسمی برگزیده شد. پس از انقراض حکومت بهمنیان در منطقه دکن پنج حکومت محلی، قطب‌شاهیان در گلکنده، عادل‌شاهیان در بیجاپور، نظام شاهیان در احمدنگر، عمادشاهیان در برار و بریدشاهیان در بیدر، بر جای آنان نشستند. قطب‌شاهیان، نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان تشیع را مذهب رسمی حکومت خود خواندند و در تاریخ، حکومت‌های شیعه شناخته می‌شوند. حکومت قطب شاهیان توسط یکی از شاهزادگان قراقویونلو به نام قلی که به دکن رفته وارد دستگاه حکومت بهمنیان شد و در آنجا مدارج ترقی و رشد راطی کرد. و از طرف بهمنیان به حکومت گلکنده منصوب شد و در سال ۹۱۸ ه. م. مقارن با ضعف بهمنیان، اعلام استقلال کرد و بلافاصله به تبعیت از شاه اسماعیل، مذهب تشیع را بعنوان مذهب رسمی انتخاب و خطبه خواند. هدف از پژوهش حاضر، علل و عوامل گسترش تشیع در دوره قطب شاهیان و پیامدهای سیاسی و فرهنگی مذهب شیعه بوده است، مقاله از روش توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای بهره برده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که عامل مذهب نقش مهمی در تحکیم روابط سیاسی بین قطب شاهیان و صفویان داشته بطوریکه مهاجرت ایرانیان به دربار قطب شاهیان و بدست گرفتن مناصب مهم دربار بدست آنان، بعنوان مبلغان مذهبی و فرهنگی در رشد و اعتلای فرهنگ ایرانی و اسلامی کوشیدند. بطوریکه زبان فارسی بعنوان زبان رسمی و درباری مورد استفاده قرار گرفت.

واژگان کلیدی: قطب شاهیان، دکن، پیامدهای فرهنگی، سیاسی، تشیع

مقدمه

پس از حکومت بهمنیان در دکن، چند حکومت محلی تاسیس شد. یکی از این حکومت‌ها که سران آن ریشه ای ایرانی - ترکی داشتند و به قراقویونلوها منتسب بودند، حکومت قطب شاهیان بود (قاسم هندوشاه، ۱۳۳۲: ص ۲۶۸). بنیانگذار سلسله قطب‌شاهی، «سلطان قلی» بود که در سعدهآباد همدان در غرب ایران چشم به جهان گشود. او متعلق به قبایل ترکمن شیعه بود که «قراقویونلو»^۱ (دارنده گوسفند سیاه) نامیده می‌شدند. (طریحی، ۱۹۸۹: ص ۷۷). سلطان قلی قطب شاه پس از انقراض حکومتشان به دست آق قویونلوها به دکن آمد و در دستگاه حکومت بهمنیان مشغول به خدمت شد. (قاسم هندوشاه، ۱۳۳۲: ص ۱۶۷) او قصد داشت با جلب حمایت و پشتیبانی بهمنیان زندگی‌اش را سامان بخشیده و پلکان ترقی را بپیماید؛ زیرا قبلاً در سفرهای تجاری با آنها آشنا شده بود و می‌دانست که آنها غلامان ترک را برای ساماندهی کارهای کشوری و لشکری به خدمت می‌گیرند و آنها را گرامی می‌دارند. (صادقی علوی، ۱۳۸۸: ص ۵). سلطان قلی چون فن حساب و خوشنویسی را خوب می‌دانست و در انجام امور محوله، جانب امانت‌داری را رعایت می‌کرد، به سرعت مدارج ترقی را طی کرده، نزد درباریان، اعتبار و عزت فراوانی به دست آورد، تا اینکه از تلنگانه^۲ خبر رسید که عده‌ای از زمین‌داران منطقه نافرمانی کرده و مشکلاتی را برای حاکم منطقه به وجود آورده‌اند سلطان قلی این فرصت را مغتنم شمرد و با میانجیگری بزرگان دربار از سلطان درخواست کرد تا او را برای سر و سامان دادن به امور مالی و ملکی تلنگانه بفرستد. سلطان محمد این درخواست را پذیرفت و او با سواران همراه خود، به تلنگانه رفت قدم و با حسن تدبیر خود در تنبیه زمین‌داران و مفسدان کوشیده آرامش را در آن منطقه برقرار کرد و با خزائن و هدایای بسیاری به خدمت سلطان رسید و با خدمات شایسته‌ای که نشان داد توانست به عنوان خواص خان سرافراز گردد. (قادرخان، ۱۳۰۶: ص ۴). اعتبار او زمانی که

^۱ قبایل قراقویونلو و آق قویونلو از اقوام ترکمن بودند که بر اثر تاخت و تاز «چنگیز خان» از شهر و دیار خود رانده شده به طرف غرب ایران کوچ کردند و چون بر برچم‌های آنان به ترتیب تصویر گوسفندان سیاه و سفید بود آنان را قراقویونلو و آق قویونلو می‌خواندند. بعد از مرگ «امیر تیمور گورکان» قراقویونلوها از سال ۸۰۹ تا ۸۷۳ هـ ق؛ و آق قویونلوها از ۸۷۰ تا ۹۰۷ هـ ق در غرب ایران حکومت کردند.

^۲ Tilangana منطقه ای در دکن که از شرق به دریای شور و خلیج بنگال، از شمال به منطقه اوریسوا و از غرب به محمدآباد و از جنوب به کرناٹک محدود است.

توطئه قتل سلطان توسط دکنی‌ها را خنثی کرد بیشتر شد او که رهبری غریبه‌ها را در این حادثه به عهده داشت و توانست جان شاه را نجات دهد به عنوان قدردانی از طرف پادشاه ملک قطب‌الملک لقب گرفت. او در جنگ‌های دیگر نیز شجاعت و کفایت از خود نشان داد و به امارت تلنگانه (جان نورمن، ۱۳۷۳: ص ۱۳۶) و گلکنده و ورنگل^۳ منصوب شد. هندوشاه استرآبادی، ۱۳۳۲: ص ۵۱۵) او تا سال ۹۱۸ هـ ق در این سمت باقی ماند و در این سال به تبعیت از یوسف عادل خان، فتح‌اله عمادالملک و احمد نظام الملک بحری که قبلاً در بیجاپور، برار و احمدنگر، اعلام استقلال کرده بودند رایت پادشاهی برافراشت و سلسله قطب‌شاهیان^۴ را تأسیس نمود. پس از آنکه قطب‌الملک، مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود، به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد، نام شاه اسماعیل صفوی را نیز، در خطبه بر نام خود، مقدم کرد. هدف او از این اقدام، هم ابراز ارادت خود به ایران و خاندان صفوی بود و هم اینکه در مقابل گورکانیان اهل سنت، از حمایت دولت شیعی برخوردار شود. (رجب‌نژاد و جان احمدی، ۱۳۹۱: ص ۱۵) از آغاز این دولت، مذهب تشیع در سرزمین قطب‌شاهیان گسترش یافت. به دستور سلطان قلی به نام دوازده امام علیه‌السلام خطبه خوانده می‌شد. مساجد و بناهایی که توسط وی ساخته شده بود، جلوه‌ای شیعی داشت. سلطان قلی در طی دو قرن حکومت در گلکنده و حیدرآباد، پیوسته با صفویان روابط دوستانه‌ایی داشت و عواملی مانند اشتراکات مذهبی، قرابت قومی و فرهنگی و همچنین وجود دشمنی مشترک، چون گورکانیان این روابط را مستحکم تر کرد. اوج این روابط در دوران شاه عباس بود که سفرا پیوسته بین دو حکومت در رفت و آمد بودند. هدف از پژوهش حاضر این است که به بررسی علل و عوامل گسترش تشیع، و تاثیرات فرهنگی و سیاسی آن در دوره قطب‌شاهیان بپردازد.

تأسیس حکومت قطب‌شاهی (۱۰۹۸-۹۱۸ق)

warangal^۳

^۴ چون لقب «سلطان‌قلی» قطب‌الملک بود بعد از اعلام استقلال، قطب‌شاه نامیده شد لذا سلاطین این سلسله

به قطب‌شاهیان معروف شدند.

یکی از حکومت‌های محلی که پیش از انقراض بهمنیان در سده ۱۰ ه.ق در سرزمین فعلی دکن هند که اینک آندراپرادش خوانده می‌شود شکل گرفت و بمدت ۲۰۰ سال دوام آورد سلسله قطب شاهیان بود. که موسس آن سلطان قلی همدانی بود که اصالتاً از همدان ایران و از ترک‌های بهارلو و از اعقاب قرایوسف و اسکندر و از پادشاهان قراقویونلو بشمار می‌رفت. که همراه عمویش الله قلی به هند مهاجرت کرده بود. وی از سرداران بزرگ محمد شاه سوم بهمنی محسوب می‌گردید که موفق به خواباندن شورش منطقه تلنگانه دکن شد و چندی بعد به لقب قطب الملکی و سمت صوبه دار زرخیز این منطقه شبه قاره هند گردید. سپس در سال ۱۵۱۸ م با انقراض سلسله بهمنیان و همزمان با پادشاهی شاه اسماعیل صفوی، استقلال خود را در گلکنده اعلام و سلسله قطب‌شاهی را تاسیس کرد که تا سال ۱۶۴۸ م دوام آورد. (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۱۴) بعد از مرگ سلطان محمود، سلطان قلی قلعه‌های مجاور منطقه خود را که قریب شصت الی هفتاد قلعه رفیع و مستحکم بود تسخیر کرده و حوزه فرمانروایی خود را در شرق تا ساحل غربی خلیج بنگال گسترش داد. (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۴۶) سلطان قلی چون خود شیعه‌مذهب بود، بعد از شیوع خبر جلوس شاه اسماعیل صفوی که او را مرشد زاده خود می‌دانست در خطبه نام او را مقدم بر نام خود گردانید، و به تدریج نام اصحاب ثلاثه را از خطبه ساقط ساخت و چون برهان‌شاه که با کمک شاه طاهر در احمدنگر مذهب شیعه را رواج داده بود، در غایت اطمینان دستور داد در خطبه‌های نماز جمعه نام ائمه اثنی عشری قرائت شود و بدین‌سان ارادت خود را نسبت به این خاندان آشکار نمود (میرعالم، ۱۳۸۹: ص ۳۳). قطب‌الملک در تحکیم قدرت خود مدیریتی دوراندیشانه از خود نشان داد و روز به روز بر قدرت و اقتدار حکومتش می‌افزود. سلطان قلی تا سال ۹۵۰ ق حکومت کرد و سرانجام درحالی‌که نود سال از عمرش می‌گذشت به قتل رسید، مدت حکومت وی ۶۰ سال به طول انجامید که شانزده سال به‌عنوان نایب و قائم‌مقام محمود بهمنی فرمانروایی کرد و چهل و چهار سال در حکومتش استقلال داشت. (مظفر، ۱۳۶۸: ص ۳۲۷) مؤلف کتاب شیعه در هند در مورد علت و نحوه قتل قطب‌الملک نوشته است: قطب‌الملک پس از نودسالگی سازمان دولت را تجدید کرد. پایتختش را با بنای مساجد، قصرها، و باغ‌ها تزئین نمود. او در جمادی‌الاول سال ۹۵۰ ق به معمارانش دستور داد تا مسجد اصلی گلکنده را به نحوی تغییر دهند که وی یک‌راه ورودی مخصوص به خود داشته باشد. یک روز که شخصا مشغول راهنمایی بناها بود،

دستمالش که با نام دوازده امام منقوش شده بود از دستش افتاد، او از این حادثه بسیار ناراحت شد و شروع تعمیر و تغییر مسجد را به روز بعد موکول کرد. قطب‌الملک در دوم جمادی‌الثانی

سال ۹۵۰ق در حال رکوع در مسجد به قتل رسید. عقیده بر این است که سومین پسرش یار قلی جمشید خان محرک اصلی این عامل کثیف بوده است. جمشید به دستور پدرش به جرم توطئه علیه برادر ارشدش (قطب‌الدین) که قطب‌الملک او را به‌عنوان ولیعهد خود معرفی کرده بود، در یک سیاه‌چال در قلعه نظامی گلکنده زندانی شده بود. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۶۶۶-۶۷۷)

جمشید قلی قطب شاه (۹۵۰-۹۵۷ق.)

پس از قطب‌الملک پسرش جمشید قلی قطب شاه (۹۵۷-۹۵۰) بر تخت سلطنت نشست. وی مردی جنگجو بود و تمام مدت سلطنتش را صرف جنگ با همسایگانش نمود. او به اتحاد و انسجام سلسله قطب‌شاهی کمک کرد. او در جنگ با برید شاهیان در منطقه کولاس^۵ و ناراینکده^۶ در غرب گلکنده، آنها را شکست داد و قلعه مدک^۷ در شمال غربی گلکنده را بعد از محاصره طولانی تسخیر کرد. او سیاستمداری زیرک بود و سعی کرد موازنه قدرت را در شرایط سیاسی متغیر دکن حفظ کند؛ از همین رو با انجام رایزنی‌های سیاسی علی برید را که در جنگ با عادل شاه دستگیر و زندانی شده بود از حبس عادل‌شاه نجات داد. با استقرار مجدد حکومت علی برید و خارج ساختن قلمرو او از زیر سلطه عادل‌شاهیان، از قدرت رو به گسترش عادل‌شاهیان کاست و موازنه قدرت در منطقه را در جهت منافع خود ایجاد کرد (صادقی علوی، ۱۳۹۱: ص ۱۵۱-۱۵۰). مدت سلطنت او هفت سال بود (مقیم هروی، ۱۳۸۰: ص ۸۸۵) و در سال ۹۵۷ ق به علت بیماری سرطان درگذشت و در جوار پدرش سلطانقلی به خاک سپرده شد. (منشی قادرخان، ۱۳۰۶: ص ۷)

سبحان قلی قطب شاه (۹۵۷-۹۵۷ق.)

بعد از مرگ جمشید قلی، پسر بزرگ او سبحان قلی که هنوز به هفت سالگی نرسیده بود به سلطنت رسید. (همان منبع، ص ۷) اما سلطنت او مورد مخالفت عده‌ای از امیران قطب‌شاهی قرار گرفت و بیش از چند ماه طول نکشید. سرانجام ابراهیم قلی فرزند دیگر سلطانقلی بر تخت سلطنت نشست. (مقیم هروی، ۱۳۸۰: ص ۸۹۳).

^۵ Kolas.
^۶ Narayankoda
^۷ Medak

ابراهیم قلی قطب شاه (۹۵۷-۹۸۸ ه.ق)

با به حکومت رسیدن ابراهیم قطب‌شاه (۹۸۸-۹۵۷ ه.ق) نظام حکومتی قطب شاهیان تثبیت شد. او مدیری توانا بود که در دوره حکومت پدرش، فنون کشورداری را آموخته بود و در اقامت هفت ساله‌اش در ویجانگر (او در دوره حکومت برادرش جمشید. هفت سال در ویجانگر پناهنده بود)، تجربیات فراوانی اندوخته بود (آهنچی و علوی صادقی، ۱۳۸۹: ص ۱۵).

ابراهیم قلی ۳۱ سال حکومت کرد و در این مدت جنگ‌های زیادی در حمایت از برخی همسایگان خود بر علیه همسایگان دیگر انجام داد، مهم‌ترین جنگی که وی در آن شرکت کرد، جنگ «تالیکوتا»^۱ بود که علیه امپراطوری، «رام راج» حاکم بیجانگر انجام داد. امپراطوری بیجانگر همواره مرزهای مسلمین را مورد تهدید قرار می‌داد. سرانجام با اتحاد قطب‌شاهیان، عادل‌شاهیان، نظام‌شاهیان و بریدیان بر علیه رام راج جنگ بزرگی رخ داد و در این جنگ که به تالیکوتا معروف است، «رام راج» شکست خورده و کشته شد. (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۴۷) ابراهیم ذاتا مردی صلح‌جو و سازش طلب بود. و تلاش‌هایش عمدتاً در اصلاح امور داخلی دولت متمرکز شده بود. عدالت را در حق مردم رعایت می‌کرد و امنیت را به جایی رسانیده بود که هر چند مردم تلنگانه در دزدی مهارت بسیار داشتند ولی نمی‌توانستند نام دزدی را به زبان آورند تا چه رسد به اینکه به دزدی دست بزنند». (خانزمان خان، ۱۳۷۷: ص ۱۳۱) او در بیست و یکم ماه رجب سال ۹۸۸ هجری بعد از نماز عصر درگذشت. (همان منبع، ص ۱۸)

محمد قلی قطب شاه (۱۰۲۰-۹۸۸ ه.ق)

بعد از ابراهیم قطب‌شاه محمد قلی که از میان سه پسر او ارشد. در سن دوازده سالگی به سلطنت رسید او در آغاز سلطنتش جنگ‌ها و کشمکش‌هایی با دولت عادل‌شاهیه داشت که سرانجام در سال ۹۹۵ ه. با ازدواج خواهرش با عادل‌شاه به صلح انجامید. (رای بند رابن، بی تا، ۱۴۱) یکی از اقدامات محمد قلی در سیزدهمین سال سلطنتش یعنی در سال ۱۰۰۰ ق فرمان بنای شهر حیدرآباد بود، تا این زمان گلگنده پایتخت قطب شاهیان بود. اما پس از تأسیس شهر جدید که در ده کیلومتری گلگنده واقع بود و بنا به ارادت قطب شاهیان به امیر مؤمنان علی (ع) حیدرآباد نامیده شد. چون یکی از القاب حضرت علی (ع) حیدر کرار است، پایتخت به آنجا منتقل نمودند، محمد قلی در این شهر بناهای متعدد و عالی بنا نمود، بناهایی مثل بازار، مدرسه، مسجد جامع،

Talikota.^۱

خانقاه، حکام، چهار منار، دارالشفاء، داد محل و... ساخته شد. که برخی از این بناها هنوز هم پابرجاست. (رجب نژاد و جان احمدی، ۱۳۹۱: ص ۲۱) بنای داد محلی یکی از بناهای وقفی شیعه است، این بنا برای انجام مراسم ویژه اهل بیت (ع) از جمله مراسمی مخصوص ایام ولادت یا شهادت استفاده می شده است. این محل شامل هفت می گردید که طبقه هفتم آن را «الهی محل» می گفتند و بقیه طبقات به ترتیب بنام پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نام گذاری شده بود. (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۴۹) دوران سلطنت محمدقلی قطب شاه به عصر طلایی دکن شهرت دارد، چرا که عمده مدت حکومت وی به صلح و صفا گذشته و زمینه رشد و تعالی فرهنگ و ادب در دکن فراهم گشت. در دوره محمدقلی مناسبات دوستانه با صفویان گسترش یافت. مهم ترین عامل زمینه ساز روابط این دو حکومت، مذهب تشیع بود، مذهب تشیع بارها در دوره محمدقلی قطب شاه و پس از وی، به عنوان دستاویزی برای درخواست کمک سیاسی نظامی با بهانه ای برای تحریک یک حکومت به جنگ با حکومت دیگر که حامی مذهب اهل سنت بود مورد استفاده قرار می گرفت. (آهنچی و صادقی علوی، ۱۳۸۹: ص ۲۸) محمدقلی قطب شاه پس از ۳۲ سال حکومت در سال ۱۰۲۰ ق درگذشت.

محمد قطب شاه (۱۰۳۵-۱۰۲۰)

بعد از محمد قلی قطب شاه، برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه جانشین او شد. سلطان محمد برای آبادانی و توسعه شهر حیدرآباد تلاش زیادی کرد و با ساخت ساختمان های متعدد بر زیبایی آن افزود. در کنار عمارت داد محل که در دوره پدر او ساخته شده بود عمارتی مشتمل بر چهار طبقه بر اجرای عدل و داد بنا کرد تا صدای دادخواهی مردم بدون واسطه به گوش سلطان برسد. (کناری وند، ۱۳۹۴: ص ۵۶-۵۵) از اتفاقات مهم اواخر حکومت محمد قطب شاه وفات میر محمد مؤمن استرآبادی است که چند ماه قبل از وفات محمد قطب شاه چشم از جهان فروبست.

عبدالله قطب شاه (۱۰۳۵-۱۰۸۳)

بعد از مرگ سلطان محمد در سال ۱۰۳۵ ق فرزندش عبدالله جانشین وی گردید (رحمانی، ۱۳۹۵: ص ۱۶۷). او که در دوازده سالگی به سلطنت رسید بیشترین دوره حکومت را در سلسله قطب شاهی داشت در دوره حکومت وی - که آسایش و رفاه مردم معروفیت دارد - قلمرو

قطب‌شاهیان وسعت بیشتری یافت. (فلسفی، ۱۳۸۶: ص ۴۷) اما با همه این احوال ضعف و زوال دولت قطب‌شاهی از دوران عبدالله قطب‌شاه آغاز می‌شود. چرا که دکن عرصه تاخت و تاز گورکانیان هند قرار گرفت و قطب‌شاهیان و نیز از این قاعده مستثنی نبودند. از دوران ۴۸ ساله سلطنت وی، ۳۱ سال آن همزمان با حکومت شاه جهان بود. (رحمانی، ۱۳۹۵: ص ۱۶۷) و تحت فشارهای شاه جهان عبدالله قطب شاه خراج‌گزار او شد. (بختارون خان، ۱۹۷۹: ص ۵) و بر اساس دستور وی نام ائمه اثنی عشریه و همچنین نام پادشاه ایران از خطبه‌های نماز جمعه حیدرآباد حذف گردید. (هاشم خان، ۱۸۶۹: ص ۲) در سال ۱۰۶۶ ق میر محمد سعید اردستانی، میر جمله (مقامی برابر با امیر الامرا) دولت عبدالله قطب‌شاه و فرزندش محمد امین از شاه رنجیده و به اورنگ زیب (فرزند شاه جهان) پناهنده شدند و مقدمات حمله اورنگ زیب به حیدرآباد را فراهم کردند. سلطان عبدالله بعد از دریافت این خبر در قلعه گلکنده پناه گرفت، اما سپاهیان اورنگ زیب پس از تاراج حیدرآباد قلعه مذکور را محاصره می‌کنند که با وساطت «حیات بخشی بیگم» مادر سلطان عبدالله و پرداخت باج و خراج گزاف، کار به صلح انجامید و مقرر گردید که سلطان عبدالله همچنان خراج‌گزار دولت گورکانیان هند باشد. بعد از این واقعه سلطان عبدالله نامه‌ای به شاه عباس دوم صفوی نوشت و در آن ضمن تشریح چگونگی وقوع این حادثه از وی طلب یاری نمود. اما به نظر می‌رسد که کمکی از ایران نصیب او نشد. عبدالله قطب‌شاه سرانجام پس از ۴۸ سال سلطنت در سال ۱۰۸۳ ق از دنیا رفت. (رحمانی، ۱۳۹۵: ص ۱۶۸-۱۶۷)

ابوالحسن تاناشا ۱۰۸۳-۱۰۹۸

عبدالله قطب‌شاه سرانجام پس از ۴۸ سال سلطنت در سال ۱۰۸۳ ق از دنیا رفت و فرزندش ابوالحسن قطب شاه معروف به «تاناشا» بر تخت سلطنت جلوس کرد. میان او و اورنگ زیب عالم‌گیر پادشاه تیموریان هند) جنگ‌هایی درگرفت که عالم‌گیر در آخرین جنگ بر ابوالحسن قطب‌شاه پیروز شد و او را دستگیر کرده و به زندان انداخت و بر مملکت قطب‌شاهی در سال ۱۱۱۵ م استیلا یافت. (مظفر، ۱۳۶۸: ص ۳۲۸)

تأثیرات فرهنگی گسترش تشیع در دوره قطب‌شاهیان

بر اثر علم و فراست و حسن تدبیر محمد قلی قطب‌شاه مملکتی مقتدر تشکیل یافت که تا مدت طولانی گذرگاه کاروان‌های علم و دانش بوده است. هر چند اوضاع و احوال که در آن وقت در

قلمرو فرمانروایی او بودند او را بر آن می‌داشت که پیوسته در حال جنگ و ستیز با دشمنان متجاوزین داخلی باشد. تقریباً تمام مدت خود را در جنگ گذراند و می‌توان گفت روزی با خیال راحت به سر نبرد به این حال، فرهنگی و هنر را نیز فراموش نکرد و از سرپرستی زبان و ادب فارسی غافل نبود. به دنبال سلطان قلی قطب‌الملک پادشاهانی مانند جمشید قلی و ابراهیم قلی نیز به کشورگشایی دست بردند و علاقه زیادی به زبان و ادبیات فارسی نشان دادند. در دوران سلطنت ابراهیم قلی، دکن از مزایای صلح و آرامش تا حدی برخوردار شده از جنگ و ستیز پیاپی در امان مانده توجه بیشتری به زبان و ادب و علوم شد.

ابراهیم قلی قطب، خود شاعر و نویسنده نبود اما خیلی علم دوست سخن فهم و نیک نفس بود. مبلغ زیادی صرف علماء و شعراء و ادباء می‌کرد که از نقاط دوردست به دربارش احضار می‌شدند - توجه او به دانشمندان و سخنوران و تعظیم و تکریم از ایشان سبب فروغ زبان فارسی گردید. به نظر می‌رسد این مرد علم‌پرور سخن‌شناس، مردم دکن را به فرهنگ و ادب ایران زیاد علاقه‌مند ساخت اکثر صوفیان و عارفان فارسی زبان همه جا راه یافتند و زبان فارسی را به وسیله شعر و وعظ با خود گسترش دادند. تمام فرمان‌ها که در این دوره نوشته شده به زبان فارسی هستند. در نامه‌نویسی بیشتر زبان فارسی به کار می‌رفت و مجموعه‌های متعددی از مکاتیب و منشآت فارسی این دوره در دست است که معروف‌ترین آنها و «انشای قاسم طبسی» است. از مطالعه این انشاء ثابت می‌شود که نویسنده آن به علم و فضل و تفحص نظر و راستی گفتار و ذوق تحقیق موصوف بوده؛ انشای وی مشتمل بر فرامین و مکاتیب رسمی بهترین نمونه نثر فارسی مسجع و منفی است که با یک نوع سادگی و روانی آمیخته است. دستاویزات و مکاتیب و فرامین این انشاء علاوه از اهمیت ادبی و اجتماعی ارزش تاریخی هم دارد.

بررسی آثار این نویسنده بزرگ دوره قطب شاهیه حائز اهمیت خاصی است. آنچه از روی مدارک معتبر موجود درباره قاسم طبسی می‌توان گفت این است که در زمان جمشید قلی قطب شاه به گلکنده رسید، از طرف شاه انعام و جاگیر یافت. در زمان ابراهیم قلی قطب شاه بر اثر علم و فضیلت قدر و منزلتش زیاد شد. دیگر از شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی که از این دوره شایسته ذکر است عبارتند از ملا شرف وقوعی مؤلف مجمع الاخبار، حاجی ابرقوئی، معزالدین و خاقان نعمت‌الله ولی، خور شاه بن قباد - الحسینی متفکر و مورخ دربار ابراهیم قلی قطب و مؤلف تاریخ ایلچی نظام شاه میر تقی‌الدین الشهیر به میر شاه و غیره هم از این دوره هستند. (رضیه، ۱۳۵۲):

ص ۸۵-۸۲) محمد اصفهانی، اسماعیل بن عرب شیرازی و تقی الدین محمد صالح بحرینی از خوشنویسان نامداری بودند که در زمان ابراهیم قطب شاه از ایران به گلکنده کوچیدند (همان منبع، ص ۶۱).

دوران حکومت سلطان محمد قلی و سلطان محمد قطب‌شاه را از نظر فرهنگی و مذهبی، می‌توان دوره طلایی رشد و شکوفایی فرهنگی در قلمرو و حکومت آنها به ویژه در شهر حیدرآباد دانست، قسمت اعظم حکومت این دو پادشاه به صلح و صفا گذشت. لذا شرایط مساعدی برای رشد و تعالی فرهنگی و ادبی دکن فراهم گشت. این اعتلای فرهنگی هم مدیون علاقه و توجه این دو حاکم به فرهنگ و ادب بود و هم مدیون حضور دیوانسالاران ایرانی در رأس امور حکومتی قطب‌شاهیان بود، در این دوره ارتباط سیاسی و فرهنگی بین ایران و دکن گسترش یافت و بسیاری از علما و دانشمندان ایران رهسپار منطقه شدند. در این دوره شهر حیدرآباد یکی از مراکز بزرگ علم و ادب فارسی به شمار می‌آمد، نفوذ زبان فارسی به حدی بود که بسیاری از اصطلاحات اداری و سیاسی قطب‌شاهی فارسی بود. به علاوه در این دوره برخی از علما آثاری تألیف کرده و تقدیم سلطان کردند از جمله کتاب «آیات الاحکام» موسوم به تفسیر قطب‌شاهی که آن را شاه قاضی در سال ۱۰۲۱ ق به سلطان محمد قطب‌شاه تقدیم کرد. همچنین نقی‌الدین محمد بن صدرالدین عاملی به نام و دستور سلطان محمد قطب‌شاه، کتاب «میزان الطبايع قطب‌شاهی» در پزشکی و طبابت را از روی نسخه قدیمی با کمی اضافات نسخه‌برداری کرده و به سلطان تقدیم کرد. (رحمانی، ۱۳۹۵: ص ۱۹) دربار سلطان محمد قطب‌شاه نیز محل گردهمایی دانشمندان و فاضلان و شاعرانی بود که از فارس، خراسان، عراق و شمال هند به دکن آمده بودند. از جمله میر مؤمن استرآبادی، محمد بن خاتون عاملی علی بن طیفور بسطامی، حسن بن علی الفرسی، محمد امین شهرستانی و ... (امیر سعید، ۱۳۹۶: ص ۳۸-۳۷).

شخصیت معروف عصر عبدالله، شیخ محمد بن خاتون عاملی بود که از دانشمندان زمان خویش محسوب می‌شد. وی در علوم مختلف به ویژه ریاضیات، ادبیات، تفسیر، فقه تبحر داشت و در زمان محمد قطب شاه به عنوان سفیر به دربار شاه عباس اول آمده بود. در زمان وی محافل ادبی بزرگی شکل گرفت، علاوه بر اشعار فارسی، آثار با ارزشی از وی به یادگار مانده است. عبدالله در طول دوران سلطنت خود با راهنمایی‌های این خاتون، مدارس فراوانی برای تحصیل فقه و حدیث شیعی ایجاد نمود که حاصل آن تربیت صدها دانشجوی شیعی و تدوین ده‌ها جلد کتب شیعی بود. در دوره عبدالله قطب‌شاه ایرانیان در مناصب بالای حکومت قرار داشتند. یکی از آنها سید محمود

اردستانی مشهور به میر جمله بود. (رحمانی، ۱۳۹۵: ص ۱۹۳-۱۹۲) به گفته افضل الملک کرمانی سلطان عبدالله قدر وجود ارباب فضل و هنر را می‌دانست. (افضل الملک، ۱۳۵۶: ص ۱۰۱۶) این حکومت از جهات گوناگون به اوج ترقی خود نائل آمد که نظیر آن در تاریخ کمتر کشوری دیده می‌شود. هر کدام از این پادشاهان، به سهم خود ارباب فضل و هنر را از نقاط مختلف به دربار خود جلب کرده و آنان را تحت حمایت و سرپرستی خود قرار می‌دادند. بر اثر تشویق آنان بود که علم و ادب و هنر در آن عصر گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و زبان و ادب فارسی از رونق شایان توجهی برخوردار گشت و در انواع رشته‌های علمی به ویژه تاریخ، آثار و تألیفات بسیار پدید آمد. (رادفر، ۱۳۸۱: ص ۱۲۱).

فرهنگ معماری قطب‌شاهیان نیز همچون معماری سایر سلسله‌های مسلمان هند از اصطلاحات و تعبیرات فارسی سرشار است و بناهای مختلف و قسمت‌های گوناگون آنها همگی با لغات و کلمات فارسی نامیده شده است. برای مثال جهت نامگذاری قسمت‌های مختلف قلعه گلکنده و شهر حیدرآباد اصطلاحات معماری فارسی بسیاری به کار رفته است که از جمله آنها می‌توان از جمعه مسجد، بالاحصار، سلاح خانه، عاشورخانه، فیل خانه، چهارکمان، چهارمنار، عزاخانه، دیوان خاص، دیوان عام، دولت خانه، ابراهیم باغ، باغ گلشن، کوه طور و ... نام برد. (سعیداللهمی، ۱۳۸۱: ص ۵۱). به نظر می‌رسد در دوران حکومت شاهان این سلسله محیطی فرهنگی و ادبی به وجود آمد و مردم از رفاه اجتماعی و اقتصادی برخوردار شدند. علم و فضل و شعر و سخن رواج یافت و به اعتبار سرزمین دکن افزود سلاطین این سرزمین با عموم مردم و شهروندان اعم از شیعه و سنی مذهب و هندو آیین و غیره برخوردی یکسان داشتند و از هرگونه تبعیض‌گرایی به دور بودند. این تدبیر شاهان قطب‌شاهی عاملی مهم در شکل‌گیری فرهنگی مشترک در این سرزمین بود. (زیب حیدر، ۱۳۸۰: ص ۱۷۰)

وقف

سنت وقف همیشه یکی از سنت‌های مورد توجه مسلمانان و به ویژه شیعیان بوده است. این سنت در میان شیعیان زمانی رواج بیشتری می‌یافت که قدرت در دست حکام شیعه بود. در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری نیز در دکن، قدرت گرفتن حکام شیعه باعث شد تا این سنت هر چه بیشتر در میان شیعیان رواج پیدا کند. وقف عمدتاً در رابطه با امور دینی و مذهبی، امور فرهنگی و امور

عام‌المنفعه اتفاق می‌افتاد. از آنجا که شیعیان وضعیت اقتصادی نسبتاً مناسبی داشتند و تعداد زیادی از آنها از تجار بزرگ این دوره و همچنین گروهی از آنها دارای مقام‌های بالای درباری بودند، به سنت وقف نیز توجه ویژه‌ای داشتند. در کنار جامعه شیعیان، پادشاهان شیعه نیز اوقافی داشتند که از فواید آن نه تنها شیعیان دکن بلکه شیعیان دیگر نقاط از جمله شیعیان ایران و عراق نیز بهره می‌بردند. (علوی صادقی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۱) سلطان قلی قطب‌شاه، عاشورخانه‌ای در قلعه گلکنده ساخت. ابراهیم قلی قطب شاه «لنگر دوازده امام» را ساخت که در آنجا برای رضای ائمه اطهار علیهم‌السلام غذا تقسیم می‌شد. (رجب نژاد، ۱۳۸۹: ص ۱۳۰) سلطان محمد قلی قطب‌شاه، با احداث موقوفات و بناهای معروف و تاریخی اسلامی با استفاده از خدمات هنرمندان ایرانی همچون میر مؤمن استرآبادی که مردی فاضل، مدیر و مدبر بود، آن منطقه از هند را دگرگون کرد. (همان منبع، ۱۸۱). میر مؤمن که در زمان محمد قلی قطب‌شاه منصب پیشوایی داشت به ساخت بناهای مذهبی و آباد کردن روستاها همت گماشت. او بر آن بود تا در همه نقاط کشور پیشرفت فرهنگی و دینی صورت گیرد و مردم روستاها نیز با اسلام آشنا شوند به همین منظور در بیرون شهر چندین محل را خریداری کرد و در آنها سد، مسجد، عاشورخانه، کاروانسرا و بناهای دیگر ساخت. او همچنین بر آن بود که دوستی اهل بیت و ائمه معصومین و احترام به سادات را به طور غیررسمی در میان عامه مسلمین رواج دهد. او روستاهای زیادی را ساخت از جمله روستای سیدآباد که در این روستا مسجد و کاروانسرا احداث کرده و زمین‌هایی را برای مخارج و اداره آنجا وقف کرد. (قادری، ۱۳۸۶: ص ۱۳۱-۱۳۲) به گزارش مؤلف حدیقه السلاطین عبدالله قطب شاه نیز هر ساله مبالغ زیادی را که وقف سادات و علما بود توسط معتمدان خود و از طریق بندرعباس که تازه احداث شده بود به مکه و مدینه و کربلا ارسال می‌کرد. (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱: ص ۲۲۶-۲۲۵-) همچنین بر اساس وقف‌نامه‌ای که از دوران عبدالله قطب‌شاه نوشته شده میرسعید میرجمله در زمان که سرلشکر بود تعدادی از روستاهای ایالت کرناتک را وقف عتبات کرده و تولیت آن را خود و فرزندانش به عهده گرفته است (فلسفی، ۱۳۸۶: ص ۱۱۷).

پیشوا و میرجمله

پیشوا و میرجمله که از مناصب بسیار مهم در دوره قطب شاهیان است هر دو برگرفته و تکامل یافته از نظام دینی و سیاسی دولت صفوی بود. اولی برگرفته از ایدئولوژی شیعه صفوی و دومی برگرفته از سیاست صفویه است. منصب پیشوا کاملاً مذهبی و از نظر ادبی به معنای رهبر است که

در ایران به عنوان رهبر دینی از آن استفاده می‌شده و در دکن به عنوان یک نهاد دینی و با عناوینی چون مقتدا و مرتضی ممالکی اسلام کاربرد داشت. پیشوا در دکن برای انجام امور روزانه نیاز به افرادی داشت تا وی را یاری نمایند. (اصغری، ۱۳۹۷: ص ۱۶۲) البته مقام پیشوا بسیار بالاتر از میرجمله بود. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۴۸۰) که تمام امور قضایی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی را در قلمرو پادشاهی قطب شاهیان رهبری می‌کرد و منصب او برابر با مقام وزیر بود. (گلی زواره، ۱۳۹۶: ص ۳۰-۲۹) به جهت اهمیت فوق‌العاده این منصب معمولاً افرادی به پیشوایی انتخاب می‌شدند که دارای درایت و بینش سیاسی بوده و از نظر علمی و مذهبی نیز از بزرگان زمان خود محسوب می‌شدند. از ابتدای تأسیس حکومت قطب شاهیان تا پایان حکومت جمشید، حکام این سلسله برای خود پیشوایی انتخاب نکردند. اولین پیشوایی که تواریخ قطب شاهی از آن یاد کرده‌اند، سیف خان عین‌الملک، پسرعموی سلطان قلی قطب شاه بود. وی در مدت حکومت چند ماهه سبحان قلی فرزند جمشید، به پیشنهاد مادر سلطان، منصب پیشوایی حکومت را در اختیار گرفت. پس از به حکومت رسیدن سلطان ابراهیم قطب شاه در سال ۹۷۵ ق، سیف خان عین‌الملک فراری شد و قطب شاه مصطفی خان اردستانی را به جای وی برگزید؛ اما و اگرچه وظایف پیشوا را بر عهده داشت ولی تنها عنوان میرجمله داشت. (علوی صادقی، ۱۳۸۵: ص ۷۲-۷۱) فرشته نیز از او فقط با عنوان میرجمله یاد کرده است. (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۳۲: ص ۱۷۰)

مقام پیشوایی به دلیل مقام دینی بودن بالاتر از میرجمله بود محمد قلی قطب شاه، موقعیت خاصی را برای آن در نظر گرفته بود و آن این که او می‌توانست سواره وارد دولتخانه شاهی می‌شد در حالی که سایر امیران، ارکان و بستگان شاهی، می‌بایست بیرون از درب دولتخانه شاهی پشت پرده زرباف از اسب پیاده می‌شدند و تنها پادشاه و پیشوا بودند که می‌توانستند با کجاوه وارد دولتخانه شوند. این پرده را برای میرمحمد مؤمن در دوران سلطنت محمد قلی و محمد قطب‌شاه یعنی به مدت چهل سال کنار می‌زدند این در حالی است که پس از میرمؤمن، در روزگار سلطان محمد، کسی این موقعیت را نیافته و در روزگار سلطان عبدالله، برای یازده سال، هیچ شخصی سواره با کجاوه، نمی‌توانست وارد دولتخانه شود؛ در صورتی که سید شاه محمد حسینی، افزون بر داشتن منصب پیشوایی سلطنت، شوهر عمه پادشاه نیز بود؛ اما او نیز این موقعیت را به دست نیاورد. (قادری، ۱۳۸۶: ص ۱۱۴)

میر محمد مومن استرآبادی

برجسته‌ترین پیشوا در دوره قطب‌شاهیان میر محمد مومن استرآبادی بود. میر محمد مومن یکی از سادات بزرگ استرآباد بود. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۴۷۹) پدرش علی شرف‌الدین سماکی و مادرش خواهر عالم مشهور، امیر فخرالدین سماکی از شاگردان برجسته‌ی میر غیاث‌الدین شیرازی بود. تاریخ دقیق ولادت میرمحمد مومن مشخص نیست؛ ولی می‌توان گفت که وی در نیمه قرن دهم هجری، پیش از سال ۹۶۰ هجری به دنیا آمده است؛ زیرا وی مدت‌ها پیش از سال ۹۷۶ به عنوان عالمی متبحر، بی‌نظیر و صاحب تقوا شهرت یافته بوده است. که شاه طهماسب وی را به عنوان معلم فرزندان خود برگزیده و وی برای مدتی به این کار مشغول بوده است. بر این اساس، زمانی که وی ایران را در محرم سال ۹۸۹ به سوی حیدرآباد ترک کرد، نمی‌بایست سن او کمتر از سی سال باشد. مراحل تعلیم و تربیت وی به بهترین صورت، انجام پذیرفت. در آغاز، دایی میر، دانش معقول و منقول را به وی تعلیم داد تا آنجا که از همان کودکی، چنان روحیه تواضع و فروتنی را در وی ایجاد کرد که این جوان باهوش در تمام مدت زندگی به این روحیه وفادار مانده و همیشه به خاطر اخلاق نیکویش، مورد ستایش قرار می‌گرفت. و در دانش حدیث و ادبیات از محضر مولانا سید نورالدین الموسوی شبستری بهره برده و اجازه دریافت کرد. در دربار شاه ایران میر مومن پس از فراغت از تحصیل، همراه دایی خود به اردوی شاه طهماسب صفوی رفت. زمانی که وی در دربار حضور یافت شایستگی و علم و تدین او مورد توجه قرار گرفته و فرمان معلمی وی برای شاهزاده حیدر میرزا را صادر شد. (قادری، ۱۳۸۶: ص ۹۹-۹۸) اما با کشته شدن این شاهزاده در دوران حکومت شاه اسماعیل دوم و تزلزل در دوران سلطنت خدابنده، میرمحمد از زندگی درباری دلسرد شد و علاوه بر این، جانش نیز در امان نبود. او برای زیارتخانه خدا، قزوین پایتخت ایران را در ۹۸۶ قمری ترک گفت. پس از توقفی کوتاه در مکه و مدینه، به دکن وارد شد و در اوایل محرم ۹۸۹ قمری به گلکنده رسید.

سلطان ابراهیم قطب شاه قبلاً در ربیع‌الثانی ۹۸۸ قمری مرده بود و محمد قلی قطب شاه پایتخت را برای هدایت محاصره «نالدورگ»^۹ ترک کرده بود. اگرچه سید علی بن عزیزالله طباطبایی نویسنده برهان مآثر که مانند میر مومن مهاجری تازه وارد بود، مستقیماً به طرف جبهه جنگ رفت، میر مومن ترجیح داد که زندگی آرام و ساکت معلمی و تحقیقی خود را در گلکنده در پیش گیرد. وی

Naldurg.^۹

به علت تبحر، تقوا و صداقتش به زودی مشهور شد. قطب شاهیان از وی استقبال نمودند و سلطان محمد قلی در سال ۹۹۳ قمری او را به عنوان مشاور خود برگزید و منصب مهم «پیشوایی» را به وی اعطا نمود. پیشوا معمولاً یک گروه دوازده نفری داشت که او را در کارهای روزانه کمک می‌کردند. (محمدی و نقیبی، ۱۳۹۷: ص ۱۴۳-۱۴۲) او با کوشش‌های سیاسی خود، توانست از جانب حکومت صفوی ایران، بر امپراتوری‌های مغول حاکم بر شمال شبه قاره هندوستان، فشار دائم وارد آورد. از این رو، امپراتوری مغول در هند در دوران رهبری علامه میر مؤمن، نتوانست به حکومت‌های شیعی در دکن تجاوز کند. او تا آنجایی که می‌توانست با بهره‌گیری از قدرت و اختیارات سیاسی و مذهبی خود، تلاش کرد تا بین پادشاهان شیعی دکن اتحاد پایدار برقرار کند. شاه عباس صفوی احترام فوق‌العاده‌ای به او می‌گذاشت و خدمات وی را در جهت توسعه حیات فکری و مذهبی شیعی در قلمرو حکومت خود در دکن ستایش می‌نمود. شاه عباس عمیقاً تحت تأثیر خدمات میر، در جهت توسعه حیات فکری و مذهبی شیعی در قلمرو سلطنت قطب‌شاهی قرار گرفته و با علاقه، مراقب و نظاره‌گر ترقی و سعادت سلطان محمد قلی قطب‌شاه بود. (محمدی و نقیبی، ۱۳۹۷: ص ۱۴۴) میر محمد مؤمن توجه حاکم قطب‌شاهی را از جنگ و توسعه‌طلبی به تقویت نظام اداری داخلی و تجدید سازمان حیات فرهنگی کشور معطوف ساخت. او کوشید بین فرمانروایان دکن اتحاد و انسجام برقرار سازد. شاه عباس صفوی عمیقاً تحت تأثیر خدمات میرمحمد در جهت توسعه حیات فکری و مذهبی شیعه در قلمرو سلطان قطب‌شاهی قرار گرفت. ابراهیم قلی که روی کار آمد، مقام میر مؤمن را حفظ کرد. او تصمیم گرفت با نظارت میرمؤمن، شهری جدید در این مکان بنا کند. این شهر بر اساس طرح شبکه‌ای این شهر بر اساس طرح شبکه‌ای بود که در آن، دو راه اصلی شرقی، غربی و شمالی و جنوبی طراحی شده بود و این راه‌ها در مجموعه چهار مناره هم دیگر را قطع می‌کردند. در بخش غربی بنای مسجد بسیار زیبا با قوس‌های دوبله که نشانه پنج شخصیت اسلام یعنی رسول اکرم، فاطمه زهرا علی، حضرت علی، امام حسن ع و امام حسین علی وجود دارد. یکی دیگر از عمارت‌های مهم مذهبی، عاشورخانه بود که بنایش در ۱۰۰۱ ق آغاز شد. در دکن به ساختمان‌هایی که برای مراسم سوگواری‌های محرم استفاده می‌شود، عاشورخانه می‌گویند. ابراهیم قلی قطب‌شاه، لنگر دوازده امام ساخت که به نام دوازده ائمه اثنی عشر و برای شفاعت و در آنجا به مردم غذا داده می‌شد. در همین سال علم حسینی در عاشورخانه گلکنده برافراشته شد. کنگره فلزی آن، به شکل دست به نشانه شکوه و

معنویت پنج تن آل عبا ساخته شد. در سال ۱۰۰۴ ق با نظارت میر محمد مؤمن استرآبادی بیمارستانی ساخته شد که در واقع دانشکده پزشکی بود و در آن، پزشکان متبحر نه تنها به وضع بیماران رسیدگی می‌کردند، بلکه پژوهش‌هایی درباره انواع داروها انجام می‌دادند. مریض‌ها بدون پرداخت هزینه، پذیرش می‌شدند و داروی رایگان به آنها داده می‌شد.

میر محمد، افزون بر بنای حیدرآباد، آبادی‌های زیادی به عنوان مراکز سکونت شیعیان بنا کرد. به تشویق او دولت قطب شاهی مراسم ویژه ایام محرم و دیگر مناسبت‌های مذهبی را به مناسبت سالروز ایام ولادت و شهادت ائمه و اعیاد اسلامی برگزار کرد. (گلی زواره، ۱۳۹۶: ص ۳۱-۳۰). روزهای آخر عمر میر محمد مؤمن به خاطر مرگ فرزندش میر مجدالدین محمد که با آموزش پدرش دانشمندی فاضل شده بود، آکنده از غم شد. او با زهد و پرهیزگاری می‌زیست و اوقات خود را با درویشان می‌گذراند و بی‌ریا به نیازمندان کمک می‌کرد. مردم قلمرو پادشاهی

قطب شاهی او را به خاطر سخاوتش بسیار دوست داشتند. او با دختر یولچی بیگ که از سرداران برجسته حکومت سلطان محمد قطب شاه بود، ازدواج کرد.

درگذشت مجدالدین در ربیع‌الاول ۱۰۳۴ قمری (ژانویه ۱۶۲۵ م.) چنان ضربه روحی بر میر محمد وارد کرد که خودش نیز در دوم جمادى‌الاولی ۱۰۳۴ قمری (۱۰ فوریه ۱۶۲۵ م.) درگذشت. میر محمد مؤمن پسرش را در آرامگاهی که در «دائرة میر محمد مؤمن» برای خود آماده کرده بود، به خاک سپرد بعدها پیکر خودش را نیز در بخش دیگری از دایره به خاک سپردند. (همان منبع، ۵۰۵-۵۰۶)

میر جمله

میر جمله نامی بود که پادشاهان دکن به سپهسالاران سترگ و دستوران بزرگ خود می‌دادند. (فدایی اسپهانی، ۱۳۴۱: ص ۳۱۹) این منصب در هند و مطابق با وزیر در ایران بعد از پیشوا مهم‌ترین منصب و خطاب جمله الملکی داشت. وظیفه میر جمله رسیدگی به امور مالی دولت بود. این خاتون در زمان عبدالله قطب شاه دو منصب مهم پیشوایی و میر جمله‌گی را دارا بود. در دوره سلطنت قطب شاهیان قدرت پیشوا بیشتر از میر جمله بوده است. پاسخگویی به فرستادگان سایر حکام از جمله وظایف پیشوای کل بود؛ اما در دوران قطب شاهیان و عادلشاهیان وظایف میر جمله کمی متفاوت بود. با وجود اینکه وظیفه میر جمله مربوط به امور مالی و غیرنظامی بود، اما محمدسعید اردستانی میر جمله در کنار امور مالی وظایف نظامی را نیز بر عهده داشت. مهم‌ترین

ملاک برای انتخاب وزیر وفاداری، صداقت و صلاحیت بود. حقوق وزرا جاگیر و مدت آن سه سال بود که در صورت نیاز از سوی سلطان تمدید می‌شد. (اصغری، ۱۳۹۷: ص ۱۶۴)

خوشنویسی

توجه خاص سلاطین هند به فن خطاطی باعث مهاجرت عده‌ی بسیاری از خطاطان طراز اول ایران به آن دیار گردید و در آن سرزمین مورد سرپرستی مریبان این فن واقع شدند. خط نستعلیق که در سده‌ی سیزدهم میلادی در ایران به وجود آمده بود، به وسیله خوشنویسان مهاجر ایرانی در هندوستان رواج یافت (جابری نسب، ۱۳۸۸: ص ۳۲). قطب شاهیان نیز به هنر خوشنویسی توجه ویژه‌ای داشتند و گفته شده برخی از پادشاهان این سلسله خود خطاط بوده‌اند. اکثر عمارت‌ها و بناهایی که در این دوران ساخته شد دارای کتیبه‌های فارسی است که این کتیبه‌ها اغلب به خط نسخ و طغری و بعضاً به خط نستعلیق و توسط استادانی چون لطف اله حسینی تبریزی، تقی الدین محمد صالح بحرانی علی بن محمدصادق و جمال‌الدین حسین بن جلال‌الدین محمد الفخار شیرازی نوشته شده است. کتیبه مسجد جامع حیدرآباد و کتیبه مسجد و مقبره پتن چیرو دو نمونه از قدیمی‌ترین این کتیبه‌هاست (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۷۱). قلمکاری به ویژه در گلکنده رونق داشت. نقوش گیاهی و جانوری از نقش مایه‌های رایج روی این پارچه‌ها بود بافت قالی، گلیم و سجاده و تهیه پارچه‌های چیت و زری دوزی از هنرهای رایج در دکن بوده است فلزکاری نیز در دکن رونق و اعتبار داشت. در گلکنده، انواع عودسوزها معمولاً از برنج در اشکال متنوع، از جمله به شکل خروس، شیر و معبد هشت ضلعی ساخته می‌شد در بیدر نیز انواع ظروف فلزی مانند ابریق، حُقّه و شمعدان با نقوش ظریف ساخته می‌شد مسلمانان دکن در ساخت ظروف سنگی، به خصوص از جنس بازالت سیاه، تبحر داشتند. دکن اسلامی به موسیقی نیز علاقه و توجه نشان داده است. مهاجرت گروهی از قوالان و استادان موسیقی از دهلی، عراق، خراسان و لاهور به دکن در دوره بهمنیان گواه آن است چنان که حسین‌شاه، آخرین سلطان جونپور (۸۶۲-۹۰۵) آهنگساز و بنیادگذار مکتب خیال در موسیقی هندی (ترکیبی از موسیقی هندی و عربی و ایرانی) بود. در نگاره‌های این دوره، صحنه‌هایی از رقص و آواز هندی یا راگا دیده می‌شود، همچنین در نگاره‌های ابراهیم عادل شاه دوم، که خود موسیقی دان قابلی بود در حال نواختن سازی در میان جمع دیده می‌شود. برخی از بانوان درباری نیز در موسیقی مهارت داشتند. (دانشنامه، ۱۳۸۰: ص ۱۲-۱۱)

نقش ایرانیان در سیستم حکومتی قطب شاهیان

در زمان حکومت قطب شاهیان حمایت از عالمان و سیاستمداران به خصوص عالمان شیعه آغاز شد و موقعیت قطبشاهیان در تمامی مسائل حکومتشان در سایه عالمان سیاستمداران شیعه امکان پذیر شد و نکته قابل توجه اینکه اکثر عالمانی که به حکومت قطبشاهیان رو آوردند. اکثر ایرانی بودند، چون قطبشاهیان خود ایرانی الاصل بودند به ایرانی ها ارزش و اعتبار خاصی قائل بودند چنانکه بسیاری از عالمان و سیاستمداران ایرانی در این دوره در مناصب بالایی حکومتی قرار گرفتند و هم در اداره حکومت و هم در گسترش تشیع و هم در مقابل با مشکلات مختلف نقش مؤثر و ماندگاری از خود به جا گذاشتند و در اینجا به طور خلاصه به ذکر رجال سیاسی و علما و فضلا و شعرای ایرانی که در حکومت قطبشاهیان نقش مؤثر و ماندگاری داشتند، پرداخته می شود.

بحث

تأثیرات سیاسی گسترش تشیع در دوره قطب شاهیان

علل و عوامل زمینه ساز روابط بین قطب شاهیان و صفویان

حکومت صفویان و قطبشاهیان در نیمه اول قرن دهم هجری یکی در ایران و دیگری در جنوب هند تأسیس شد. مؤسسان این دو سلسله درست پس از تأسیس حکومت خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور خود اعلام کردند. البته به غیر از قطبشاهیان، نظامشاهیان و عادلشاهیان نیز مذهب شیعه داشتند هر سه این حکومت ها سال ها در جهت توسعه قلمرو خود و تثبیت حکومتشان کوشیدند و توانستند در بین دیگر حکومت های موجود در دکن خود مطرح سازند. حکومت های شیعی دکن در اکثر زمان ها جهت حل مشکلات خود و تحکیم پایه های حکومتشان به دولت صفویه نزدیک تر می شدند. و در حقیقت نزدیکی این حکومت ها به صفویه بسیار طبیعی بود، زیرا، اولاً به سلسله صفویه که تبلور تشیع بود دل بستگی داشتند، و دولت بزرگ ایران شیعی را برادر بزرگ تر و راهنما و راهگشای خود می دانستند. ثانیاً از اکثریت عظیم تسنن در اطراف خود و به خصوص از دولت عظیم گورکانی که آرام آرام به تعصب و سختگیری مذهبی کشیده می شد نگران بودند و خوب می دانستند که سنیان چشم دیدن سلسله های مستقل شیعی را ندادند، به خصوص که این دولت های شیعه با صفویان یعنی رقیب گورکانیان هند مراد و مکاتبه داشتند و دولت گورکانی هند هم از این ارتباط خبر داشت و سلاطین صفوی هم بارها وساطت کرده و

از سلاطین گورکانی خواسته بودند که سلاطین شیعی دکن به ملایمت رفتار کنند و بر آن‌ها سخت نگیرند. (نوایی، ۱۳۶۰: ص ۷۵). اما در رابطه با قطبشاهیان و دیگر حکومت‌های شیعی دکن، مذهب شیعه مهم‌ترین نقش را در نزدیکی آن‌ها با صفویه ایفا می‌کرد. مذهب شیعه در دوره محمدقلی قطبشاه و پس از وی به‌عنوان دستاویزی برای درخواست کمک‌های سیاسی و نظامی از سلاطین صفویه مورد استفاده قرار می‌گرفت. با توجه به عوامل ذکر شده می‌توان گفت از آغاز تشکیل حکومت‌های قطبشاهیان و پس‌ازاینکه سلطانقلی قطبشاه مذهب شیعه را مذهب رسمی کشورش معرفی کرد. و در خطبه‌هایش نام شاه اسماعیل را مقدم بر نام خود آورد. روابط سیاسی صفویان و قطبشاهیان رسماً آغاز شد. (میرعالم، ۱۳۸۹: صص ۱۲) می‌توان چنین گفت که ذکر نام شاه اسماعیل صفوی در خطبه‌های حکام قطبشاهیان نشان از سیاست زیرکانه آن‌ها بود. زیرا با انجام این کار، او ارادت خود را به ایران و خاندان صفوی نشان می‌دادند. ثانیاً در مقابل گورکانیان سنی مذهب از حمایت یک دولت شیعه‌مذهب برخوردار می‌شدند. زیرا قطبشاهیان به این دلیل نام شاهان صفوی را در خطبه‌هایشان ذکر کردند، که دیدند در دنیای معاصر آن زمان صفویان یگانه حکومت قدرتمند شیعه‌مذهب به شمار می‌آمدند و تنها حکومتی در منطقه بودند که توان مقابله با گورکانیان هند را داشتند و بدین ترتیب در مواقع حساس و بحرانی از حمایت‌های شاهان صفوی برخوردار می‌شدند. تاریخ دقیق اعزام، اولین سفیر قطبشاهیان به ایران مشخص نیست اما همین‌قدر معلوم است که از زمان سلطان قلی قطب شاه ارتباط بین دو دولت برقرار بوده است. اسکندر بیک ترکمان درباره اتفاقات مهم زمان شاه‌طهماسب می‌نویسد: در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه. (۹۴۸ق) حاکمان بلخ، بخارا، خوارزم و اورگنج ایلچیان را به رسم رسالت به پایه سریر خلافت فرستاده، اظهار صداقت و رفع خصومت مسابقه می‌نمودند... و از جانب سلاطین عظام دکن علی‌الخصوص نظامشاه والی احمدآباد، قطبشاه والی گلگنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولای حیدر کرار نموده خود را شیعه ائمه (ع) می‌شمردند. و علی عادلشاه والی بیجاپور مکرراً ایلچیان سخن‌دان آمده، اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در مملکت ایشان خطبه اثنی عشریه خوانده می‌نمودند، تحف و هدایای گذرانیده به خلعت‌های خاص از تاج مرصع و اسب‌های با زین و زر و کمر و خنجر و امثال ذالک اختصاص می‌یافتند. (ترکمان منشی، ۱۳۳۵: ص ۱۱۶) با توجه به اینکه سلطانقلی قطب شاه تا سال ۹۵۰ق حکومت کرده معلوم می‌شود. که سفیر مذکور در زمان حکمرانی وی به ایران اعزام شده است. همچنین ذکر کلمه مکرراً در این قسمت از نوشته اسکندر بیک نشان‌دهنده آن است که

سفیری که در این زمان از طرف قطب شاهیان به ایران آمده بود اولین سفیر قطبشاهیان نبوده بلکه قبل از آن نیز سفرایی از جانب قطبشاهیان به ایران شده بودند. «بیشتر دوران حکومت سلطان قلی قطبشاه و فرزندش جمشید به جنگ‌های پی‌درپی با حکام محلی دکن طی شد و فعالیت‌های نظامی این دو فرد باعث شد که اولاً قطبشاهیان توازن قوا را در دکن حفظ کنند و ثانیاً بر اقتدار حکومت قطبشاهی بیفزایند. با به حکومت رسیدن ابراهیم پایه‌های حکومت‌های قطبشاهیان تا حدودی تثبیت شده بود. او مدیری توانا بود که فنون کشورداری را به‌خوبی آموخته بود. وی پس از رسیدن به قدرت به‌جای دیوانیان و دبیران قدیمی، نیروهای جدیدی در دستگاه حکومتی خود به خدمت گرفت، وی برای آگاهی از وضع اتباع خود در

پایتخت و ولایات دور و نزدیک شبکه خبرچینی و جاسوسی مؤثری سازمان داد که اخبار را سریعاً به او می‌رساندند به‌علاوه یک سیستم قضایی مقتدری به وجود آورد و در اثر همین اقدامات بود که نظم و امنیت در مملکت قطبشاهیان برقرار شد.» (طباطبایا، ۱۹۳۶: ص ۵۲۶) تثبیت قدرت قطبشاهیان در دکن، صفویان را امیدوار کرد تا از قدرت این حکومت در برخی مواقع برای تحت‌فشار قرار دادن گورکانیان استفاده کنند. اولین نماینده‌ای که از طرف صفویان به گلنگده اعزام شد شخصی است به نام «قبایک قورچی» که در سال ۹۷۱ق از طرف شاه‌طهماسب به دربار ابراهیم فرستاده شد. و هدایای فراوانی به همراه نامه‌ای از شاه‌طهماسب تقدیم قطبشاه کرد. در نامه شاه‌طهماسب اخبار و حوادث ایران نوشته شده بود (حسینی، ۱۳۷۹: ص ۱۱۵). اوج روابط سیاسی بین صفویان و قطبشاهیان مربوط به دوره حکومت شاه‌عباس صفوی است. اولین کسی که در این زمان به‌عنوان سفیر ایران عازم دکن شد اسدبیک کرگ براق تبریزی است. اسکندربیک ترکمان نوشته: اسدبیک یکی از ایلچیان است که از طرف شاه‌عباس به‌رسم رسالت نزد سلاطین عظام دکن روانه شد. وی پس از انجام مأموریتش در سال ۱۰۰۵ق مراجعت نموده و هدایایی که از دکن با خود آورده بود تقدیم شاه‌عباس کرد (ترکمان منشی، ۱۳۳۵: ص ۵۲۹). دومین سفیر ایران در دربار سلاطین قطبشاهیان «آغرلر سلطان» بود که در سال ۱۰۱۲ق به حیدرآباد وارد شد و به حضور محمدقلی قطب شاه رسید. این فرستاده شاه‌عباس به دلیل آشوب‌ها و حملات گورکانیان در شمال مجبور شد مدت ۶ سال در این شهر ماندگار شود. در طول این مدت او نزد سلطان دارای احترام بود و مخارج زندگی او از خزانه دولت پرداخت می‌شد پیش از بازگشت وی به ایران، سلطان قطبشاه، قنبرعلی را که از معتمدان دربار بود با تحف و هدایای لایق برای استحکام روابط به ایران فرستاد پس از آن مهدی قلی به همراه آغرلر سلطان عازم ایران شد. (میرعالم، ۱۳۸۹: ص ۲۴۵)

سلطان محمدقلی قطب شاه در جواب نامه شاه‌عباس که اغرلر سلطان، برای محمدقلی قطب شاه آورده بود. نامه‌ای نوشته و به همراه مهدی قلی به‌جانب شاه‌عباس فرستاده بود. نذیر احمد در مقاله‌اش می‌نویسد: در نامه‌ای که سلطان محمدقلی قطبشاه برای شاه‌عباس فرستاده بود. محمدقلی اعزام اغرلر سلطان از جانب شاه‌عباس را نوازش و مکرت خسروانه او که شامل حال خود گشته، دانسته و ضمن معرفی مهدی قلی به‌عنوان سفیر خود از شاه‌عباس درخواست کرده است تا عنایت خاصی به گزارش‌های مهدی قلی بنماید (نذیراحمد، ۱۳۸۵: ص ۲۸۶-۲۸۲). شاه‌عباس تا زنده بود نامه‌های دیگری نیز برای سلاطین گورکانی فرستاد و مضمون اکثر نامه‌ها حاکی از حمایت شاه‌عباس از سلاطین دکن بود. روابط دوستانه و بسیار نزدیک میان ایران و قطبشاهیان موجب شد تا شاه ایران برای تحکیم این روابط، دختر سلطان محمدقلی قطب شاه را برای ازدواج با یکی از پسرانش خواستگاری نماید. هالیستر در کتابش جریان ما وقع را این‌چنین شرح داده است: در سال ۱۰۱۲ق سفیری از جانب شاه‌عباس به دربار حیدرآباد آمد که این نشانه دوستی روبه فزون دو پادشاه بود. این سفیر در گلگنده به حضور سلطان بازیافت و تحف نفیسی از جمله جواهرات و اسب و فرش و پارچه‌های مخمل به او پیشکش کرد، مأموریت خاص او خواستگاری از یکی از دختران محمدقلی برای یکی از شاهزادگان ایرانی بود. (هالیستر، ۱۳۷۳: ص ۱۳۷) اما این ازدواج صورت نگرفت. در سال ۱۰۲۲ق حکام شیعه دکن هرکدام نمایندگانی به دربار صفوی فرستادند و از تعددی سپاهیان گورکانی هند گلایه نموده بودند و از شاه‌عباس درخواست کردند از آن‌ها حمایت کند روابط شاه‌عباس و جهانگیر در این زمان دوستانه بود لذا شاه‌عباس نامه‌ای به جهانگیر فرستاد و از او خواست حملات خود به دکن را متوقف کند. ظاهراً جهانگیر درخواست شاه‌عباس را قبول کرد. (ترکمان منشی، ۱۳۳۵: ص ۸۶۶) در همین سال محمدقلی قطب شاه درگذشت و برادرزاده‌اش محمد قطبشاه جانشین او شد و شاه‌عباس حسین بیگ قبیچاقی را برای تعزیت مرگ محمدقلی و تهنیت جلوس محمد قطبشاه به حیدرآباد فرستاد. ایلیچی مذکور صفوی پس از انجام وظیفه بنا به درخواست شاه‌عباس زودتر مرخص شده و روانه اصفهان شد. (همان منبع، ۸۶۷)

سلطان محمد قطبشاه در پاسخ به این اقدام شاه‌عباس به همراه حسین بیگ، محمد بن خاتون عاملی را به ایران فرستاد. ابن خاتون از زمره علماء و فضلاء مشهور بود و در زمان ضعف و سستی ازبکان به دکن رفته و در سلک خواص قطبشاهیان قرار گرفته بود. وی در سال ۱۰۲۷ق به همراه حسین بیگ در قزوین با شاه‌عباس ملاقات کرده، پیام دوستی و اتحاد سلطان محمد را به

وی تسلیم کرد. (همان منبع، ۹۲۱) چهارمین سفیر ایران به دربار قطبشاهیان قاسم بیک سپهسالار مازندرانی است که در سال ۱۰۲۹ق و به قولی ۱۰۳۲ق به همراه محمد بن خاتون عاملی به دکن اعزام شد، وی مأموریت داشت ابتدا به دهلی رفته تا نامه شاه‌عباس را تسلیم سلیم (جهانگیر) نماید. در این نامه شاه‌عباس سفارش سلاطین دکن را کرده بود. قاسم بیک نامه شاه‌عباس را در دهلی تسلیم پادشاه گورکانی کرده و سپس عازم حیدرآباد شد. (فلسفی، ۱۳۸۶: ص ۱۶۵۰-۱۶۵۰) ابن خاتون و قاسم بیک در سال ۱۰۳۴ق به حیدرآباد رسیده و با سلطان محمد قطبشاه ملاقات کردند. (کرمی، ۱۳۷۳: ص ۶۴) در این ملاقات ابن خاتون

نامه شاه‌عباس را به سلطان محمد تقدیم کرد، در این نامه شاه‌عباس نوشته بود. که از طریق سفیر اعزامی حیدرآباد از تصمیم گورکانیان برای حمله به دکن مطلع شده و جهت رفع مشکل نامه‌های محبت‌آمیزی به پادشاه هندوستان نوشته و درخواست انصراف از این تصمیم کرده است و امید است رفع سوء تفاهمات شده و صلح و صفا جای کدورت‌ها را بگیرد. همچنین در پایان از سلطان محمد تقاضا می‌کند تا در آینده هرگاه مسئله مهمی در این زمینه داشته باشد از روی محبت و بدون حجب و حیاء اعلام نماید. (میرعالم، ۱۳۸۹: ص ۳۱۸-۳۱۷). با توجه به سلطنت طولانی سلطان عبدالله قطبشاه، در دوره حکومت وی سفرای زیادی بین ایران و دکن در رفت‌وآمد بودند و مکاتبات زیادی در مورد مسائل مختلف بین سلطان عبدالله قطبشاه با دربار صفویه و همچنین با برخی از عرفا و علما صورت گرفته است. (محمد قطب شاه، ۱۳۸۶) نکته قابل توجه اینکه تعداد فراوان نمایندگان و سفیرانی که در دوره عبدالله بین ایران و قطبشاهیان در رفت‌وآمد بودند، نشان از اهمیت این روابط برای دو کشور به‌ویژه قطبشاهیان دارد. در سال ۱۰۴۵ق روابط شاه صفی و شاه جهان تا حدودی تحت تأثیر اختلافات گورکانیان و قطب شاهیان بودند. گورکانیان هند از زمان جلال‌الدین اکبر سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود را به سمت دکن شروع کردند، گورکانیان عقیده داشتند این حکومت‌های محلی باید از آنان اطاعت کنند و مطیع ایشان باشند و در واقع آنان این ایالات را جزئی از قلمرو حکومت خود می‌دانستند، درحالی‌که این حکومت‌ها نه تنها از آن‌ها اطاعت نمی‌کردند بلکه برخی از آن‌ها همچون قطب شاهیان نسبت به رقیب آن‌ها یعنی حکومت صفویه ابراز تمایل می‌کردند. (میرعالم، ۱۳۸۹: ص ۳۲) سیاست توسعه‌طلبانه گورکانیان به سمت دکن در دوره جهانگیر تا حدودی سست شد. اما با روی کار آمدن شاه جهان این سیاست به شکل گسترده‌تری دنبال شد او در سال ۱۰۴۶ق حکومت نظامشاهیان را منقرض کرد و درصدد بود که دیگر حکومت‌های محلی دکن را از میان بردارد و یا خراج‌گزار خود کند... در سال ۱۰۴۵ق شاه

جهان، مکرمات خان و شیخ عبدالطیف را به همراه نامه‌هایی تهدیدآمیز که جنبه اتمام حجت داشت به سوی عادلشاهیان و قطبشاهیان فرستاد او در نامه خود سه درخواست داشت: ۱- گورکانیان چون سنی مذهب بودند از قطبشاهیان خواستند که لعن بر سه خلیفه اول را ممنوع کرده و عاملان این کار را مجازات کنند. ۲- نام شاه صفوی را از خطبه حذف و نام شاه گورکانی جایگزین آن شود. ۳- باج و خراج هر ساله به پادشاه گورکانی فرستاده شود. شاه جهان در پایان نامه تهدید کرده بود که در صورت عدم پذیرش شرایط با حملات سنگین وی مواجه خواهند شد. (آهنچی و صادقی علوی، ۱۳۸۹: ص ۲۲-۲۱) قطبشاهیان که در خود توان مقابله با گورکانیان هند را نداشتند و همچنین از حملات گورکانیان به عادلشاهیان عبرت گرفته بودند پس از مشورت با علما و درباریان به این نتیجه رسیدند که پرداخت خراج به گورکانیان با ارزش تر از ریخته شدن خون مردم و انقراض حکومت است. لذا تمام شرایط شاه جهان را پذیرفتند و در حضور نماینده وی آن‌ها را عملی کردند، شاه جهان همچنین توسط شخصی به نام محمد طاهر برای قطبشاه پیام فرستاده بود که باید با دوستان ما دوست و با دشمنان ما دشمن باشید که ما نیز به شما چنین خواهیم کرد. (ساعدی شیرازی، ۱۹۶۱: ص ۱۷۵-۱۶۸) از این پس قطبشاهیان رسماً تحت‌الحمایه گورکانیان شدند و تابعیت آن‌ها از صفویان قطع شد. این امر باعث تیره شدن روابط صفویان با گورکانیان شد. با این حال اگرچه قطبشاهیان تابع گورکانیان شدند ولی بازهم مثل گذشته با ایران روابط دوستانه داشتند و این امر بهانه‌ای شد برای شروع حملات مجدد گورکانیان هند به دکن.

سلطان عبدالله قطبشاه دست کمک به سوی شاه‌عباس دوم دراز کرد و امیدوار بود که شاه‌عباس دوم برای حفظ مذهب امامیه، نیروهایش را به مرز قندهار گسیل دارد. او حتی وعده داده بود که هزینه‌ای که وی در این عملیات متحمل می‌شود، به نمایندگان شاه‌عباس در دربار گل‌گنده پرداخت خواهد شد، شاه‌عباس که در این زمان قندهار را در دست داشت و نمی‌خواست تنش جدیدی بین صفویه و گورکانیان رخ دهد تنها به اظهار همدردی و قطع رابطه با گورکانیان اکتفا کرد. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۵۲۱-۵۲۰) در سال ۱۰۶۹ق اورنگ زیب به نمایندگی از پدرش مأمور حمله به حیدرآباد شد. وی در نامه‌ای به پدرش یکی از علل این حمله را چنین بیان می‌کند: قطبشاهیان مذهب سنت را ترک و بدعت‌های حرام را انجام می‌دهند و در پادشاهی خود بدگویی به صحابه را متداول ساخته‌اند. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۵۱۹) از این نامه چنین استنباط می‌شود که علی‌رغم عهدنامه‌ای که در سال ۱۰۴۶ق بین قطبشاهیان و گورکانیان بسته شده بود و بر اساس آن قطبشاهیان

می‌بایست بر مبنای مذهب اهل سنت عمل نمایند بازهم به نام ائمه شیعه خطبه می‌خواندند و تشیع کماکان برقرار بود.

با کناره‌گیری شاه جهان از قدرت در پی بیماری، بر اثر نزاع مدعیان سلطنت برای رسیدن به قدرت اوضاع حکومت گورکانیان آشفته شد، شاه‌عباس دوم از این فرصت استفاده کرد و نامه‌هایی به سلاطین دکن نوشت و آن‌ها را تحریک کرد که برای مقابله با گورکانیان متحد شوند و علیه گورکانیان جنگ کنند. (همان منبع، ۵۲۱) پیروزی‌های سریع اورنگ زیب بر دیگر مدعیان سلطنت به او امکان داد نقشه‌های توسعه‌طلبانه خود را در دکن دنبال کند و بدین ترتیب نقشه‌های شاه‌عباس دوم در دکن عقیم ماند. (رویمر، ۱۳۸۰: ص ۳۹۳) از این زمان به بعد روابط قطبشاهیان و صفویان ضعیف شد هرچند سفرایی بین طرفین ردوبدل شد. بعد از مرگ عبدالله سومین داماد وی به نام ابوالحسن قطبشاه در سال ۱۰۶۸ق با کمک گروهی از درباریان برجسته به قدرت رسید وی «مادناپندت» از هندوهای بومی دکن را به وزارت خود انتخاب کرد و رفته‌رفته نظام حکومتی قطبشاهیان ضعیف شد و آن‌ها تا مدت‌ها به‌عنوان دست‌نشانده گورکانیان به حیات خود ادامه دادند و در این مدت هیچ رابطه‌ی با صفویان نداشتند سرانجام اورنگ زیب در ذی‌الحجه سال ۱۰۹۴ ق حملات خود به دکن را شروع کرد و پس از چند سال جنگ به حیات قطبشاهیان خاتمه داد. (اطهر رضوی، ۱۳۷۶: ص ۵۲۶-۵۲۵) در رابطه با ارتباط صفویان و قطبشاهیان می‌توان چنین نتیجه گرفت، که حکومت قطبشاهیان در طول نزدیک به دو قرن حکومت در دکن پیوسته با صفویان رابطه‌ی دوستانه داشتند. عواملی چون اشتراکات مذهبی، قرابت قومی و فرهنگی و همچنین وجود دشمن مشترکی چون گورکانیان، این روابط را مستحکم‌تر می‌کرد. از میان دلایل ذکرشده مذهب تشیع نقش مهمی در تداوم و تحکیم این روابط داشت و پیوسته سفرایی بین صفویان و قطبشاهیان در رفت‌وآمد بودند. با حملات اورنگ زیب، به قلمرو قطبشاهیان و اجبار آن‌ها به پیروی از آراء و عقاید اهل سنت و همچنین ضعف و سستی حکومت صفویان پس از مرگ شاه‌عباس اول، رفته‌رفته روابط حسنه ایران با قطبشاهیان کمرنگ شد و دیگر هیچ کمکی به قطبشاهیان در برابر حملات گورکانیان صورت نگرفت و در نتیجه اورنگ زیب به عمر حکومت قطبشاهیان خاتمه داد.

نتیجه‌گیری

با تشکیل حکومت بهمنی که خود را از تبار ایرانیان می‌دانستند روند مهاجرت‌ها افزایش یافت زیرا پادشاهان بهمنی از این مهاجرین به گرمی استقبال می‌کردند؛ به نظر می‌رسد این حکومت نوپا

برای توانمندسازی پایه‌های حکومتش به نیروهایی غیربومی نیاز داشت که این مسئله فرصت مناسبی را برای تازه‌واردان دکن مهیا ساخت تا بتوانند در همه ارکان حکومتی بهمنیان نفوذ کرده و قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی را به دست بگیرند و پایه‌های حکومت‌های شیعی را بنیان نهند. پس از بهمنیان و با تأسیس حکومت‌های شیعی، مهاجرت‌ها به دکن سرعت بیشتری به خود گرفت زیرا با شکل‌گیری صفویه در ایران، نابسامانی‌های باقی مانده از حملات مغول و تیمور ترمیم نشد و با سیاست‌های نادرست پادشاهان صفوی و افزایش فقر و نارضایتی مهاجرین بیشتری از مرزهای ایران خارج شدند در این زمان نیز دکن پناهگاه گروه زیادی بود زیرا حکومت‌های تازه تأسیس دکن یا توسط ایرانیان اداره می‌شدند یا ایرانیان در آن حکومت‌ها مناصب مهمی چون صدارت را به عهده داشتند که این خود عامل مهمی در جذب مهاجرین ایرانی به شمار می‌رفت. در دوران حکومت شیعیان در دکن، مناصب بیشتری در اختیار ایرانیان قرار گرفت و شیعیان زیادی در سمت‌های مختلف حکومتی قدرت را به دست گرفتند. دیوانسالاران بزرگی مانند شاه ظاهر زمینه‌های گرایش پادشاهان به تشیع را فراهم کرده و با دعوت از متفکرین شیعه به ترویج تشیع پرداختند؛

یکی از مهم‌ترین نتایج حضور و نقش شیعیان در سیاست دکن تأثیرات اجتماعی و فرهنگی آنها بود آنان به عنوان مبلغان فرهنگی با ایجاد موسسات آموزشی و با استفاده از حضور عالمان فضای مناسبی را برای حمایت‌های ادبی به وجود آوردند تالیفات ارزشمندی که در این دوره به رشته تحریر در آمدند زبان فارسی را به اوج رساندند و رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی-اسلامی را رقم زدند و زبان فارسی علاوه بر این که زبان رسمی و اداری به شمار می‌رفت عامه مردم نیز در مکالمات روز مره خود به فارسی سخن می‌گفتند و نشانه بزرگی و افتخار به شمار می‌رفت. هم‌چنین این زبان مورد علاقه سلاطین مسلمان نیز بود و علم دوستی و ادب پروری آنان، دربارشان را به محل تجمع دانشمندان و ادیبان تبدیل کرد. در میان این سه دولت، قطب شاهیان به دلیل دارا بودن شرایط اقلیمی، وجود منابع زیرزمینی و معادن الماس فراوان و هم‌چنین شرایط سیاسی خاص خود مهاجران بیشتری را جلب کردند. با رسمی شدن مذهب تشیع در گلکنده، آداب و سنن شیعی رواج یافت و افراد قدرتمندی هم چون میر مؤمن و ابن خاتون، علاوه بر تأثیراتی که در سیاست‌گذاری‌های حکومت داشتند با اقدامات خود در زمینه‌های گوناگون از جمله حمایت از علما و دانشمندان، هنرمندان و تجار در تحکیم فرهنگ ایرانی و شیعی کوشیدند. قرن ۱۰ و ۱۱

دوران شکوفایی زبان و ادب فارسی در دکن به شمار می‌رود. نفوذ زبان فارسی و حضور تعداد زیادی از ایرانیان در دربار پادشاه قطب شاهی باعث شد تعداد زیادی از منابع این دوره به زبان فارسی نوشته شوند و حضور این افراد گلکنده و حیدرآباد را به مراکز فعال زبان فارسی تبدیل کرد. با روی کار آمدن سلسله‌های مسلمان در جنوب هند، زمینه گسترش فعالیت‌های تجاری بیش از پیش فراهم شد و مبادلات تجاری میان ایران و این دولت‌ها رو به پیشرفت گذاشت و تعداد زیادی از ایرانیان به فعالیت‌های تجاری در جنوب هند مشغول شدند. تعدادی از این افراد که به عنوان بازرگان به دکن رفته و در آنجا به مناصب مهم حکومتی دست یافتند.

منابع

۱. الهی، امیر سعید، (مرداد ۱۳۹۶)، فرمانروایان فارسی پرور دکن، اطلاعات حکمت و معرفت، سال دوازدهم، ش ۵، صص ۳۸-۳۶
۲. آهنگی، آذر؛ علوی صادقی، محمود، (۱۳۸۹)، نقش مذهب تشیع در روابط سیاسی قطب شاهیان و صفویان، مذاهب و عرفان، شیعه‌شناسی، شماره ۲۹، صص ۲۱-۱۱
۳. اکبر، رضیه، (۱۳۵۲)، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو قطب‌شاهی (هند جنوبی)، مجله وحید، دوره یازدهم، شماره دوم، صص ۱۸۵-۱۸۰
۴. اطهر رضوی، سید عباس، (۱۳۷۶)، شیعه در هند ۱، جلد اول، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. استرآبادی، هندوشاه، (۱۳۸۸)، تاریخ فرشته، از بابر تا عادل شاهیان، جلد دوم، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات، محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
۶. بختاور خان، محمد، مرآت العالم، (۱۹۷۹ م)، تاریخ اورنگ زیب، جلد دوم، تصحیح و حواشی ساجده س علوی، چاپ اول، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان
۷. ترکمان منشی، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر امیرکبیر، جلد ۱ و ۲، ۱۳۳۵
۸. جابری نسب، نرگس، (۱۳۸۸)، مهاجرت ایرانیان به هند، فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال اول، شماره ۱، صص ۳۳-۲۶

۹. حسینی، خورشاه ابن قباد، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح و تحشیه و اضافات محمدرضا نصیری، کویچی هانه دا، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹
۱۰. خانزمان خان، خواجه غلامحسین خان، (۱۳۷۷)، تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)، به اهتمام محمد مهدی توسلی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
۱۱. دانشنامه، (۱۳۸۰)، مقاله «ابن خاتون»، دانشنامه ادب فارسی، جلد چهارم، انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ص ۷۰
۱۲. رحمانی، مهدی، (۱۳۹۵)، نقش ایرانیان مهاجر در دولت‌های شیعی هند در قرن ۷ تا ۱۰ ه.ق، استاد راهنما محمدعلی پرغو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ تشیع، دانشگاه تبریز
۱۳. رجب نژاد، محمدرضا؛ جان احمدی، فاطمه، (۱۳۹۱)، بررسی اسناد تاریخی موقوفات دولت شیعی قطب شاهیان در هند، گنجینه اسناد، سال بیست و دوم، دفتر دوم، شماره ۸۶، ص ۱۵
۱۴. رجب نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۹)، نقش دولت‌های شیعی هند در گسترش موقوفات هندوستان، استاد راهنما فاطمه جان احمدی، رساله دکتری تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی
۱۵. رای بند رابن پسر رای بهار مال، لب التواریخ هند یا تاریخ لب الباب هند، نسخه خطی شماره ۵۳۴۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۶. رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۰)، ایران در راه عصر جدید، تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰، ترجمه آذر آهنچی، انتشارات دانشگاه تهران
۱۷. زیب حیدر، (۱۳۸۰)، روابط شاهان قطب شاهیه با ایران، قند پارسی، شماره ۱۵، صص ۱۷۰-۱۷۷
۱۸. گلی زواره، غلامرضا، (۱۳۹۶)، نفوذ و گسترش اسلام و تشیع در شبه قاره هند (۶)، درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۶۷۲، صص ۲۹-۳۱
۱۹. کناریوند، مریم، (۱۳۹۴)، نقش دیوانسالاران ایرانی در گسترش تشیع در دکن، استاد راهنما سیاوش یاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته تاریخ تشیع، دانشگاه ایلام
۲۰. کرمی، مجتبی، (۱۳۷۳)، نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، تهران، وزارت امور خارجه
۲۱. کرمانی، افضل الملک، (نیمه دوم اسفند ۱۳۵۵ و نیمه اول فروردین ۱۳۵۶)، سلاطین قطب شاهی دکن، مجله وحید، شماره ۲۰۴-۲۰۵، ص ۱۰۱۶

۲۲. فلسفی، احمد، (۱۳۸۶)، مکاتبات سلطان عبدالله قطب شاه، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
۲۳. فزونی استرآبادی، میرهاشم بیگ، فتوحات عادل شاهی، نسخه خطی شماره ۵۲۸۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۲۴. فدایی اسپهانی، نواب میرزا نصرالله خان، (۱۳۴۱)، داستان ترکنازان هند، تهران، چاپخانه محمدعلی فردین
۲۵. طباطبا، سید علی، (۱۹۳۶)، برهان مآثر، دهلی
۲۶. صاعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدین بن عبدالله، (۱۹۶۱ م)، حدیقه السلاطین، چاپ سید علی اصغر بلگرامی، سلسله مطبوعات ادبیات اردو، شعبه مجلس اشاعت تاریخ و تمدن دکن
۲۷. صادقی علوی، محمود، (۱۳۹۷)، تأثیر حکومت‌های شیعه مذهب دکن در گرایش تشیع در این منطقه، شیعه پژوهی، سال چهارم، شماره چهاردهم، صص ۹۵-۹۲
۲۸. صادقی علوی، محمود، (۱۳۸۵)، قطب شاهیان، (تاریخ سیاسی و فرهنگی - مذهبی)، استاد راهنما آذر آهنچی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران
۲۹. صادقی علوی، محمود، (۱۳۸۸)، درآمدی بر تثبیت حکومت قطب شاهیان، نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره ۲۰، ص ۵
۳۰. صادقی علوی، محمود، (۱۳۹۱)، تاریخ اجتماعی شیعیان دکن در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری، استاد راهنما آذر آهنچی، رساله جهت دریافت درجه دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران
۳۱. شهیدی پاک، محمدرضا، (۱۳۸۹)، گسترش فرهنگ و تمدن ایرانی به وسیله دولت‌های مستقل و نیمه مستقل اسلامی در شرق جهان اسلام، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۴۸، ص ۲۶
۳۲. سعید الهی، امیر، (۱۳۸۱)، روابط «قطب شاهیان» با هند با پادشاهان صفوی، تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۱، صص ۴۴-۵۱
۳۳. قادری، سید محی‌الدین، (۱۳۸۶)، میر محمد مؤمن استرآبادی مروج تشیع در جنوب هند، ترجمه علی جاروی، قم، نشر مورخ
۳۴. طریحی، محمد سعید، (۱۹۸۹)، المملكة القطب شاهیه فی الهند، الموسم العدد (۱)، السنه (۱)، صص ۷۷-۷۳

۳۵. منشی قادر خان، (۱۳۰۶ هجری)، تاریخ قطب شاهی، به اهتمام سید برهان الدین احمد، مطبع برهانیه حیدرآباد دکن
۳۶. مقیم هروی، خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد، (۱۳۸۰)، طبقات اکبری، جلد سوم، تصحیح و تنقیح بی.دس. آئی. اس و محمد هدایت حسین به اهتمام اشیا تک سوسیتهی بنگاله، بی‌جا
۳۷. معصومی، محسن؛ اصغری، فاطمه، (۱۳۹۷)، پیامدهای مهاجرت شیعیان ایرانی به دربار حکومت‌های شیعی دکن (قطب شاهیان، عادل شاهیان، نظام شاهیان)، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال پنجاه و یکم، شماره یکم، ص ۱۰۲
۳۸. مظفر، محمدحسین، (۱۳۶۸)، تاریخ شیعه، ترجمه سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۳۹. محمدی، حسین، نقیبی، زهره، (۱۳۹۷)، نقش میرمحمد مومن استرآبادی در گسترش فرهنگ ایرانی - شیعی در دکن، شیعه شناسی، سال شانزدهم، شماره ۶۳، صص ۱۴۸-۱۳۳
۴۰. محمد هاشم خان مخاطب به خافی خان نظام الملکی، (۱۸۶۹)، منتخب اللباب، جلد اول، به تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر، کالج پریس، کلکته
۴۱. محمد قطب شاه، دیوان ظل الله، نسخه خطی ۲۴۸۵، کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۴۲. میر عالم، ابوالقاسم ابن رضی الدین الموسوی، حدیقه العالم، جلد ۱، حیدرآباد دکن، نشر سید عبداللطیف الشهیری، ۱۳۸۹
۴۳. هندوشاه استرآبادی، محمد بن قاسم بن غلامعلی، (۱۳۳۲ ق)، ترجمه تاریخ فرشته اردو، جلد اول و دوم، لکهنو
۴۴. هالیستر، جان نورمن، (۱۳۷۳)، تشیع در هند، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدونی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۴۵. نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵، تهران . سمت. ۱۳۶۰
۴۶. نذیر احمد، اسناد تاریخی درباره روابط سیاسی شاه عباس با شاهان قطب شاهیه، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۵، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۵.